

مقدمه

انسان در موقعیت‌های گوناگون و در مواجهه با خود، دیگر انسان‌ها و جهان پیرامونش، با توجه به تعریف و باوری که از موجودی به نام «انسان» دارد رفتار خود را انتخاب می‌کند. رفتار انسان‌ها در موقعیت‌های مشابه و یکسان، مثلاً در روبه‌رویی با اتفاق گریزناپذیر مرگ، اختلاف بسیار زیادی با هم دارد. این گوناگونی رفتار انسان‌ها در مقابل موقعیت واحد، بیان‌کننده وجود اختلاف در پاسخی است که هر کس به پرسش «چیستی انسان و جهان» می‌دهد.

وقتی با انسان‌های مختلف پیرامون این‌گونه پرسش‌های سرنوشت‌ساز به صحبت می‌نشینیم، به‌وضوح می‌بینیم که اغلب آنها اطلاعات درست و کاملی در این باره ندارند و یا باورهای خود را بر پایه حدس و گمان‌های شخصی بنا کرده‌اند؛ باورهای درست یا نادرستی که هر فرد با قلب خود آنها را پذیرفته و تعیین‌کننده رفتار او با خود و دیگران است.

به نظر بدیهی می‌آید که اگر وجود این باورهای گوناگون درست بود، دیگر شاهد این‌همه پرخاش‌گری، اختلاف‌های خانوادگی و اجتماعی، پناه بردن به تنهایی و افتادن در دام افسردگی‌های فردی و جمعی نمی‌بودیم. اینجاست که انسان معاصر، در هر جایگاه و نقش، و با هر تفکر و عقیده و تحصیلاتی که هست، باید بپذیرد که برای بهبودی ارتباط‌ها و رفتارهایی که با خود و دیگران دارد، به بازاندیشی در باورهایش و به‌سازی آنها شدیداً نیازمند است.

در مجموعه حاضر تلاشمان این بوده است که آموزه‌های ناب انسانی و اسلامی، با زبانی رسا، روان و کاربردی و بر مبنای منابع دست اول دینی تقدیم شما گرامیان گردد. این منابع عبارتند از کلمات شفاف‌بخش قرآن کریم و همچنین سخنان نمایندگان برگزیده خداوند در میان انسان‌ها یعنی محمد ﷺ و آل محمد .

صمیمانه آرزومندیم که مطالب ارائه شده در این مجموعه، برای داشتن زندگی بهتر و برقراری رابطه‌های سرشار از شادی و آرامش با خود، خدا و خلق خدا، برای مخاطبان عزیز راه‌گشا باشد؛ **إِنْ شَاءَ اللَّهُ**.

بخش اول: دنیا رجم دوم ماست

چشمات را ببند!

در انسان حواس پنجگانه‌ای وجود دارد که او را برای زندگی در روی زمین یاری می‌دهند. حواسی که هر کدام با ابزاری مخصوص به خود به نام‌های «چشم»، «گوش»، «بینی»، «زبان» و «پوست» ما را در «دیدن»، «شنیدن»، «بوییدن»، «چشیدن» و «لمس کردن» توانا می‌کنند و اساساً بدون این حس‌ها آدمی امکان ادامه حیات را نخواهد داشت و یا زندگی‌اش با دشواری‌های بسیاری همراه خواهد بود.

برای نزدیک شدن به عمق مسئله کافی است در خلوت خود چشمانتان را با پارچه‌ای ببندید و فرض کنید تا پایان عمر چهره افراد محبوبی را که تا کنون دیده و با آنها انس داشته‌اید را دیگر نمی‌توانید ببینید. دشواری عبور کردن از عرض خیابان‌های شلوغ و راه رفتن در پیاده‌روهای مملو از عابران عجول و بسیاری موقعیت‌های دیگر را نیز تصور کنید. این تصور را با هر کدام از حواس و یا اعضای بدن خود نیز تجربه کنید. زندگی بدون حتی یکی از این حس‌ها یعنی از بسیاری از لذت‌ها و تجربه‌ها محروم بودن؛ محرومیتی که دنیای خارج تقصیری در ایجاد آن ندارد. بدین‌گونه که تمام آن لذت‌ها در دنیای بیرون وجود دارند و فقط کافی است ابزاری سالم برای بهره‌مندی از هر کدام را داشته باشیم؛ چشمی سالم برای دیدن طلوع ماه، گوش‌ی سالم برای شنیدن بارش باران، پوستی سالم برای لمس تن درخت. ماه و باران و درخت برای همه و در همه‌جا هست؛ اما لذت بردن از آنها نیازمند ابزار است. ضعیف شدن، از بین رفتن و یا از ابتدا نداشتن آن ابزار کوتاهی ماه، باران یا درخت نیست و دنیا هیچ کدام از زیبایی‌هایش را از کسی دریغ نکرده است.

نوزادان با تولدهای ناقص یکی از نمونه‌های بارز این نوع فقدان‌ها هستند. فقدان‌ی که گاهی تا آخر عمر با شخص همراه است و دنیا با وسعت و امکانات میلیاردها برابری نسبت به رجم مادر، توان جبران آن را ندارد. این مسئله تنها مربوط به نقص‌های مادرزادی نیست و شاید شما هم در اطراف خود افرادی را بشناسید که بر اثر سهل‌انگاری یا حادثه‌ای از بهره‌مندی از یک یا چند حس خود محروم شده‌اند. البته ممکن است کسانی که بر اثر سانحه یکی از حواس یا اعضای خود را از دست داده‌اند، به دلیل داشتن تجربه قبلی بهره‌مندی از آنها، آزار بسیار بیشتری را نسبت به افرادی که به‌صورت مادرزاد دچار یکی از این نقص‌ها هستند متحمل بشوند.

ندارم اما می‌خواهم

یکی از نکات حائز اهمیت در اینجا این است که نابرخورداری از یک حس به معنی عدم میل به داشتن آن حس نیست. برای توضیح جمله بالا شخصی را تصور کنید که با یک نارسایی مادرزاد همچون نارسایی در سیستم عصبی به دنیا آمده و توانایی استفاده کردن از پاهایش را ندارد. درست است که «ابزار راه رفتن» برای او کارآمد نیست؛ اما «میل به راه رفتن»

تا همیشه با او هست. این نکته را می‌توان به سایر ابزارهای ادراکی نیز تعمیم داد؛ چشم ابزاری برای دیدن است و نبودنش نه دیدنی‌ها را از بین می‌برد و نه تمایل به دیدن را در فرد نابینا معدوم می‌کند؛ حسگرهای چشایی روی زبان به همراه حس بویایی ابزارهایی برای درک طعم‌های مختلف و متفاوتند و مختل شدن این ابزارها تنها انسان را از درک لذت‌ها و هشدارهایی که به وسیله حس چشایی و بویایی به انسان منتقل می‌شود بی‌نصیب می‌کنند نه اینکه میل به درک را نیز از بین ببرند. پس در حالت کلی نداشتن ابزار، انسان را تنها در برخورداری از بعضی امکانات محدود می‌کند؛ اما هرگز میل به برخورداری را از نهاد انسان پاک نمی‌کند و وجود همین میل است که سبب می‌شود انسان تا جایی که توان و امید داشته باشد، برای درمان نارسایی‌های جسمانی خود دست از هیچ‌گونه تلاشی برندارد.

کارخانه اندام سازی!

حال که به اینجا رسیدیم نکته مهمی را در قالب یک پرسش مطرح می‌کنیم و آن اینکه آیا تا به حال به این اندیشیده‌اید که ابزارهایی که از آن صحبت می‌کنیم در کدام مرحله از حیات انسان ساخته می‌شوند؟ فکر کردن در پیرامون پاسخ این سؤال، در تبیین مسئله‌ای که در ادامه به آن خواهیم رسید بسیار راه‌گشاست. تمام اعضای که به‌عنوان یک ابزار در زندگی دنیایی از آنها استفاده می‌کنیم در مرحله‌ای به‌وجود می‌آیند که هیچ‌کدام از ما آن مرحله را قسمتی از عمر خود محاسبه نمی‌کنیم! «دوره جنینی» همان جایی است که تمام بدن و دستگاه‌های حیاتی انسان در آن ساخته می‌شوند. دستگاه‌هایی که اگرچه نسبت به محرک‌های بیرونی کاملاً بی‌تفاوت نیستند؛ اما هیچ‌کدام از آنها در محیطی که جنین در آن قرار دارد کاربردی ندارند. جنین در رحم مادر بدون لحظه‌ای توقف در حال تکامل است؛ برای خود قلب، مغز، دستگاه‌های گوارش و تنفس و گردش خون، چشم، گوش، زبان و سایر ابزارها را درست می‌کند. این ابزارها در مرحله‌ای ساخته می‌شوند که موارد استفاده اصلی آنها در مرحله‌ای دیگر قرار دارد. مرحله‌ای بی‌نهایت بزرگ‌تر که سرشار از اتفاق‌ها و لذت‌هایی است که برای جنین نه قابل تصور است و نه توصیف‌شدنی. اگرچه نه چشم، نه گوش، نه دستگاه تنفس، نه قدرت تفکر و نه هیچ‌کدام از سایر ابزارهای در حال ساخت در بدن جنین، در محیط کوچک و محدود رحم مادر کارایی چندانی ندارند؛ اما والدین که از ملزومات زندگی در مرحله بعد جنین خود باخبرند، کاملاً مراقبند که کوچک‌ترین خللی در روند رشد او ایجاد نشود؛ تا آنجا که اگر در یکی از اعضای جنین از نارسایی یا نقصی آگاه شوند در همان مرحله جنینی به درمان آن می‌کوشند؛ چراکه در غیر این صورت با تولد نوزادی ضعیف، بیمار و یا ناقص روبه‌رو خواهند بود. عارضه‌هایی که ممکن است زندگی نوزاد را تا آخر عمر دنیایی‌اش مختل کند.

آنجا هم شبیه اینجاست

اینک که اهمیت دوران کوتاه جنینی برای داشتن یک تولد سالم به دنیا روشن شد، وقت آن است که قدری نیز به مسئله‌ای حیاتی درباره زندگی انسان در مرحله بعد از دنیا پردازیم. در آموزه‌های دینی با تعبیری شگفت روبه‌رو هستیم که اهمیت پرداختن به بُعد معنوی را به‌وضوح بیان می‌کند و تکلیف مسیر زندگی انسان را روشن. و آن این است که «همان نسبتی که میان رحم مادر و دنیا وجود دارد بین دنیا و آخرت نیز برقرار است»^۱. محیط تنگ و محدود رحم مادر در مقایسه با وسعت دنیایی که دربردارنده زمین، آسمان و میلیاردها کهکشان موجود در فضای آن است چیز قابل ذکری به‌نظر نمی‌رسد. حالا دنیایی که در نظر ما بسیار وسیع است و دانشمندان علم نجوم با ابزارهای پیشرفته رصد آسمان، هنوز نتوانسته‌اند انتهای برای آن قائل شوند را در برابر عالمی دیگر به نام «آخرت» قرار بدهید البته با همان نسبتی که میان رحم مادر و دنیا برقرار است. تصور عظمت آخرت برای ما اگر غیرممکن نباشد قطعاً بسیار دشوار است. ما تنها می‌توانیم با تشبیهات و مثال‌های دنیایی به درک مفاهیم آخرتی نزدیک بشویم؛ فرض کنید در ساحل دریا هستید. انگشت دست خود را در آب دریا وارد و سپس خارج می‌کنید. انگشتتان چه مقدار از آب را به خود گرفته‌است؟ در حدیثی از پیامبر اسلام ﷺ نسبت دنیا به آخرت همچون نمناکی انگشت خارج شده از آب در برابر عظمت دریا عنوان شده است^۲.

کوتاه اما سازنده

حالا که دنیا در برابر آخرت تقریباً هیچ است، پس اهمیت آن در زندگی انسان چیست و کجاست؟ وقتی که نهایتاً پس از چند ده سال آن را ترک خواهیم کرد چه ضرورتی در پرداختن به زندگی دنیایی وجود دارد؟ پاسخ این پرسش نیز در همان نسبتی که مطرح کردیم نهفته است. آیا تا به حال کسی پرسیده است که چه ضرورتی داشت پیش از به دنیا آمدن، چندین ماه را در رحم مادر بمانم؟! اهمیت رحم مادر برای زندگی انسان در دنیا از آنجاست که آن محیط، که لحظه‌به‌لحظه با رشد جنین فشار بیشتری به آن وارد می‌کند، «قابلیت سازندگی» دارد و اساساً بدون ساخته شدن بدن در محیط رحم، زندگی در مرحله بعد چگونه امکان‌پذیر خواهد بود؟!

ویژگی بارز رحم سازندگی آن است. ماده اصلی را دریافت می‌کند و با پروراندن قابلیت‌های نهفته در آن، آن را آماده زندگی در مرحله بعد می‌کند. رحم مادر از ترکیب دو سلول جنسی نر و ماده - که ویژگی‌های ظاهری و اخلاقی والدین در آنها وجود

۱. پیامبر اکرم ﷺ: «وضعیت مؤمن در دنیا مانند جنینی است که در شکم مادرش قرار دارد...»؛ غزالی، محمد بن محمد، إحياء علوم الدين، ج ۱۵، ص ۱۸۷، بیروت، دار الکتب العربي، چاپ اول، بی تا

۲. پیامبر اکرم ﷺ: «والله ما الدنيا في الآخرة إلا مثلما يجعل أحدكم إصبغته هذه حديث في اليم، فلينظر يم ترجع»؛ مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، تحقیق سید ابراهیم میانجی، و محمدباقر بهبودی، بیروت، دار احیاء التراث، ۱۴۰۳ق، چاپ سوم، ج ۷۰، ص ۱۱۹

دارد- تمام اندام‌ها و دستگاه‌های بدن نوزاد را تولید می‌کند. در دنیای با عظمتی که در آن زندگی می‌کنیم این قابلیت سازندگی تنها و تنها در همان محدوده کوچک و تاریک رحم مادر پیش‌بینی شده و اگر قرار باشد انسانی پا به دنیا بگذارد ابتدا باید مراحل ساخت بدن را در رحم مادر از سر بگذراند.

نوع ارتباطی که هر کس در طول عمر خود با دنیا برقرار می‌کند وابستگی مستقیم به میزان بهره‌گیری او از قابلیت سازندگی رحم مادر در دوران جنینی‌اش دارد. دنیا نیز با تمام عظمتی که در نگاه ما دارد، یک رحم در برابر آخرت است و آنچه در رحم دنیا باید پرورانده شود روحی است که با دَمِش الهی به آن منتقل شده است. در این روح، که همان حقیقت وجودی انسان است، خصوصیات بی‌شمار خداگونه‌ای نهفته است و هر کس به میزان بهره‌گیری‌اش از قابلیت سازندگی دنیا و پروراندن آن خصوصیات خداگونه، آمادگی زیستن در مرحله بعد از وفات را در خود ایجاد می‌کند.

همان‌گونه که ابزارهای لازم برای زندگی دنیایی «لزوماً» در مرحله قبل یعنی رحم مادر ساخته می‌شود ابزارهای مورد نیاز زندگی آخرتی نیز صرفاً در مرحله قبل از آن، یعنی در دنیا باید ساخته شود. نه دنیا قابلیت‌های رحم مادر و نه آخرت قابلیت‌های رحم دنیا را در سازندگی ابزارهای لازم دارد. کمترین تعلل و ایستایی در نقشی که رحم به‌عهده دارد مساوی است با تحمل یک عمر رنج. رنجی که نه به‌خاطر شرایط دنیا و یا آخرت، بلکه به‌دلیل عدم هماهنگی انسان با آن شرایط است. رحم جایی است که ذره‌ذره اعضا و دستگاه‌های لازم برای زندگی مرحله بعد در آنجا ساخته می‌شود. در رحم مادر، «بدن» برای زندگی دنیایی و در رحم دنیا، «روح» برای زندگی آخرتی باید پرورانده شود، با این تفاوت که در اولی حرکت و رشد جنین به‌صورت تکوینی و غیر ارادی است، اما در دنیا پرورش بعد روحانی و استعدادهای آن به اختیار خود انسان گذاشته شده است.

و ناگهان...

جنین در رحم مادر به‌صورت تکوینی در حال حرکت به سوی دنیاست. جنین که در تاریکی‌های سه‌گانه^۳ به سر می‌برد وقتی به آمادگی ورود به مرحله بعدی می‌رسد، آن حجاب‌ها که موانعی برای درک دنیا بود با تولد او به دنیا کنار می‌رود و ناگهان نوزاد با دنیایی میلیاردها برابر وسیع‌تر، آزادتر و با امکانات‌تر مواجه می‌شود. در زمان دومین تولد انسان، یعنی تولد از رحم دنیا به آخرت نیز تمام حجاب‌هایی که قوای ادراکی او را پوشانده بود کنار می‌رود و با آخرتی میلیاردها برابر وسیع‌تر، آزادتر و پیشرفته‌تر روبه‌رو می‌شود. با هر تولد، دیگر امکان بازگشت به مرحله قبلی وجود ندارد و نفس با هر آنچه از پیش برای مرحله بعد تدارک دیده است زندگی خواهد کرد.

^۳. «يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ»؛ او شما را در شکم‌های مادرانتان می‌آفریند. آفرینشی بعد از آفرینشی دیگر درون تاریکی‌های سه‌گانه. قرآن کریم، زمر، آیه ۶

من حقیقی ما

اهمیت پرداختن به بعد معنوی یا همان نفخه الهی دمیده شده در جسم انسان^۴ از همین جا روشن می‌شود. نفخه الهی به‌عنوان «من حقیقی ما» همان جنبه خدایی و آسمانی ماست و به میزانی که با اصل و ریشه حقیقی خود یعنی خدا مرتبط می‌شود، استعدادهای اخلاقی و معنوی‌اش پرورش می‌یابد و ابزارهای بهره‌مندی از زندگی آخرتی‌اش نیز رشد می‌کند. هم‌اکنون ما به‌خاطر این مرتبه از وجود، یعنی بُعد معنوی خود، در رجم دنیا قرار داریم و مهم‌ترین و حیاتی‌ترین وظیفه ما پروراندن و آماده‌سازی خود برای زندگی آخرتی‌است. آخرتی که دیگر نه چند ده سال و چند صد سال، بلکه ابدی و بی‌پایان است.^۵

۴. «تَفَخَّتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي»؛ از روحم در او دمیدم. قرآن کریم، حجر، آیه ۲۹

۵. «هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ آنها در آنجا جاودانند. قرآن کریم، بقره، آیات ۲۵، ۳۹

بخش دوم

دنیای بدون آخرت

حالا که به اینجا رسیدیم می‌خواهیم برگردیم و از زاویه‌ای دیگر به خود، دنیا و آخرت نگاه کنیم و در این باره به صحبت بنشینیم که به‌راستی جایگاه ما، دنیا و آخرت نسبت به یکدیگر چگونه است؟ وقتی بحث از آخرت به میان می‌آوریم آیا از جهانی در آینده سخن می‌گوییم که هنوز خلق نشده است؟ یا نه این جهان هم‌اکنون نیز وجود دارد؟ برای ورود به این بحث لازم است ابتدا، به رابطه میان دنیا و موجوداتی که در آن زندگی می‌کنند با دقت بیشتری نگاه کنیم.

اول دنیا

آسمان و کهکشان‌هایش و زمین و هرچه در آن هست، همگی مجموعه‌ای را تشکیل داده‌اند که از آن با نام «دنیا» یاد می‌کنیم. اگر چیزی در مفهوم یک «کل»، به‌عنوان دنیا وجود خارجی نداشت، به طریق اولی، هر کدام از «جزء»های تشکیل‌دهنده آن نیز موجود نمی‌بود. یعنی موجود بودن هر کدام از عناصر طبیعی و مادی از جمله موجودات زنده روی زمین، حیات و تولید مثل آنها وابسته به موجود بودن دنیاست و وجود هر کدام از موجودات دنیا را نمی‌توان مستقل از دنیا در نظر گرفت. با دقت در چگونگی زاد و ولد موجودات مختلف به‌راحتی این نکته قابل دریافت است که در داخل همین دنیا محیطی فراهم شده است که مراحل آماده‌سازی اندام مورد نیاز برای زندگی در دنیا، در آن محیط انجام می‌شود. این روند اندام‌سازی برای بسیاری از موجودات از جمله انسان در رحم مادر اتفاق می‌افتد. رحمی که هم خودش در داخل دنیا قرار دارد، هم از همین دنیا سلول‌های جنسی را دریافت می‌کند و در نهایت طی دوره‌ای نه چندان طولانی، موجودی آماده زیستن را به همین دنیا برمی‌گرداند.

دنیای مدیر

علاوه بر این که رحم محصول همین دنیاست و اگر دنیایی نباشد رحمی نیز وجود نخواهد داشت، تمام نیازهای رحم و جنین داخل آن را نیز خود دنیا تأمین می‌کند. تمام مواد غذایی مورد نیاز برای رشد جنین در دنیا فراهم و از طریق مادر و بند ناف به او منتقل می‌شود. لازمه ادامه حیات جنین، داشتن ارتباط آن به آن دنیا با محیط رحم است. در واقع این دنیاست که رحم مادر و جنین داخل آن را مدیریت می‌کند و اگر توجه دنیا از رحم برداشته شود جنین محکوم به نابودی خواهد بود.

آخرتِ مدیر

رابطه‌ای که میان رَجَمِ مادر و دنیا برقرار است برای همه ما قابل درک است چون با هر دو محیط آشنایی داریم و جزئی از تجربه زیستی همه ماست. بهره‌گیری از همین آشنایی موجب شده است تا درک بسیاری از مفاهیم انسان‌شناسی برای ما راحت‌تر شود. چنان‌که پیشتر نیز به آن اشاره کردیم رابطه‌ای که بین رَجَمِ مادر و دنیا وجود دارد در مقیاسی بسیار بزرگ‌تر و با اهمیت‌تر بین دنیا و آخرت نیز برقرار است.

با توجه به این تشابه، رابطه وجودی میان دنیا و آخرت نیز این‌گونه آشکار می‌شود که دنیا تمام موجودیت خود را از عالم آخرت دریافت می‌کند. پیش از این که دنیایی وجود داشته باشد عالم آخرت موجود بوده و دنیا هیچ استقلالی چه در ذات و چه در صفات نسبت به آخرت ندارد. بنا به حدیثی از پیامبر اسلام ﷺ دنیا در احاطه آخرت قرار گرفته و دنیا و آخرت دو عالم جداگانه نسبت به یکدیگر نیستند^۶. یعنی تمام قوانین و روابط ریاضی موجود در آن، از جمله قوانین جاری در حرکت بادها، ابرها، بارش باران، گردش زمین و ماه و خورشید و همه و همه، لحظه‌به‌لحظه از آخرت مدیریت می‌شود و اگر آخرت یک آن توجه خود را از دنیا قطع کند رَجَمِ دنیا و تمام آنچه در آن وجود دارد معدوم می‌شود.

اول آخرت

بدین ترتیب خلاصه رابطه وجودی میان دنیا و آخرت این‌گونه است که ابتدا عالم آخرت به‌عنوان یک «کل» موجود بوده، سپس در احاطه آن، دنیا ایجاد شده است؛ دنیایی که برای آن نفخه الهی که در کالبد خاکی انسان دمیده شده است، خاصیت رَجَمی و سازندگی دارد.

موجود بودن دنیا بدون آخرت، همچون موجود بودن رَجَمِ مادر بدون دنیا، غیر ممکن است. چراکه همچون رَجَمِ مادر که در برابر دنیا فقیر و نیازمند است و موجودیتش وابسته به موجود بودن دنیاست، رَجَمِ دنیا نیز موجودیت خود را از عالمی دیگر یعنی آخرت می‌گیرد. آخرتی که هم‌اکنون ما را در احاطه خود دارد و تنها لازم است چشم جان را باز کرد تا آنچه نادیدنی است را دید^۷.

نگاه بی‌حجاب

انسان در هر مرحله از حیاتش در حجاب‌هایی قرار دارد که مانع درک او از مرحله بعدی می‌شود. جنین داخل رَجَمِ مادر چگونه می‌تواند عظمت دنیایی که خواه یا ناخواه با آن روبه‌رو می‌شود را درک کند؟ او در محیطی تاریک و محدود در حال

۶. پیامبر اکرم ﷺ: «الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ وَالْآخِرَةُ مُحِيطَةٌ بِالدُّنْيَا...»؛ دنیا در آخرت است و آخرت احاطه بر دنیا دارد... . إرشاد القلوب ج ۲، ص ۲۹۹، حدیث: ۲۹۳۲۸۹

۷. چشم دل باز کن که جان بینی / آنچه نادیدنی است آن بینی؛ هاتف اصفهانی

اندام‌سازی است در حالی که دنیای بی‌نهایت بزرگ‌تری که خودش و رجم را دربرگرفته است را نمی‌بیند. دنیایی که تنها در لحظه‌ای که تولدش فرا برسد متوجه آن می‌شود؛ ماجرابی که برای همه ما اتفاق افتاده است. دنیا برای جنین داخل رجم قابل مشاهده نیست و برای او حکم غیب را دارد. تنها در لحظه تولد، یعنی زمانی که از دست آن محیط کوچک و آن حجاب‌ها خلاص می‌شود، پی می‌برد نه تنها در تمام این مدت دنیا او را احاطه کرده بوده است بلکه هر آنچه در رجم برای خود تدارک دیده است نیز مخصوص استفاده کردن در اینجاست. آگاه شدن ما از عالم آخرت نیز شبیه همین است. لحظه وفات از دنیا، که از دید آخرت حکم تولد را دارد، همان لحظه‌ایست که آن عالم بی‌نهایت بزرگ‌تر و پیشرفته‌تری که وجود ما و تمام دنیا را مدیریت می‌کرده برایمان آشکار می‌شود. آن زمان است که انسان پی می‌برد به وسیله آنچه از محبت الهی که در دل خود گرد آورده و آنچه از فرامین خداوند که در دنیا به انجام آنها گردن نهاده، در حال ساخت اندام آخرتی خود بوده و حال باید زندگی آخرتی‌اش را با آن سر کند.

غیب، هست اما مخفی است

خداوند در آیات ابتدایی سوره بقره یکی از خصوصیات اهل تقوا را ایمان داشتن به «غیب» عنوان می‌کند.^۸ غیب یعنی هرآنچه که برای ما قابل مشاهده عینی نیست از جمله خداوند، فرشتگان، عالم ملکوت و آخرت. هم‌اکنون نیز عالم آخرت، که چشم سر از دیدن آن عاجز است، برای ما غیب است. با این حال خداوند در دنیا نشانه‌هایی قرار داده است که انسان به وسیله آنها به وجود آخرت مطمئن بشود و خود را برای روبه‌رویی با آن مهیا کند. درباره عظمت و پنهان بودن آخرت در قرآن آمده است: «هیچ‌کس نمی‌داند چه چیزهایی که مایه شادمانی و خوشحالی آنان است، برایشان پنهان داشته‌اند»^۹؛ نه اینکه نیست، بلکه مخفی شده است. همان‌طور که بدون این که فاصله‌ای بین دنیا و رجم مادر باشد دنیا برای جنین داخل رجم مخفی است، آخرت هم با این که جدایی و فاصله‌ای با دنیا ندارد برای ما در خفا قرار دارد.

هر شخصی که زندگی دنیایی‌اش را قسمت کوچکی از زندگی ابدی می‌بیند و باور دارد که پس از گذراندن آن وارد عالمی بی‌نهایت و نامحدود می‌شود، قطعاً از خود می‌پرسد که «ملزومات این مسیر چیست؟ چگونه و با هدایت چه کسی باید این راه پرخطر را پشت‌سر گذاشت؟»

بدون شک پیمودن چنین سفر پرماجرا و سرنوشت‌سازی که نتیجه‌اش ورود به آخرتی سراسر شور و نشاط و آرامش باشد نه تاریکی و اضطراب و اندوه، نیازمند داشتن دانش و اطلاعات تخصصی، دقیق و بدون ذره‌ای اشتباه است.

۸. «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»؛ هدایتی برای تقواییان است، کسانی که به غیب مؤمن هستند. قرآن کریم، بقره، آیات ۲ و ۳

۹. «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ»؛ هیچ‌کس نمی‌داند برایش چه چشم‌روشنی‌ها پنهان داشته‌ام. قرآن کریم، سجده، آیه ۱۷

اولین جشنواره «انسان تمام»

مقاله راهنما

اطلاعاتی که تمام طول مسیر زندگی انسان که شامل سه مرحله قبل از دنیا، دنیا و بعد از دنیا می‌شود را روشن کند و دل آدمی را برای پیمودن این راه مطمئن نگه دارد. پرواضح است که این سطح از آگاهی بسیار فراتر از دانش بشری است. پس انسان از کدام منبع و چگونه می‌تواند به این دسته از اطلاعات تخصصی دست پیدا کند و آینده‌ای که ناگزیر با آن روبه‌رو خواهد شد را به زیباترین ساختار ممکن بسازد؟ در بخش سوم و چهارم این نوشتار پیرامون پاسخ این پرسش‌ها سخن خواهیم گفت.

بخش سوم

در پی درست‌ترین پاسخ

تلاش برای بیشتر ماندن

اغلب ما انسان‌ها که از صحت و سلامت جسمی برخوردار هستیم، در زندگی روزمره کمتر به این فکر می‌کنیم که شاید این سلامتی تهدید شود. رفتار عمومی انسان گویای این است که به این سلامتی به عنوان یک ویژگی و حالت دائمی نگاه می‌کند و به این نمی‌اندیشد که ممکن است بر اثر سوء رفتار خودش و یا حادثه‌ای پیش‌بینی نشده قسمتی از آن را از دست بدهد و به واسطه آن گذران زندگی‌اش مختل شود. اما همین انسان، وقتی سرحالی خود را از دست می‌دهد، ناخوش می‌شود و سلامتی خود را در معرض خطر می‌بیند، به فکر درمان می‌افتد؛ از خوددرمانی‌های ساده گرفته تا مراجعه به پزشک متخصص. هر چه این بیماری سخت‌تر و پیچیده‌تر باشد حساسیت درمان بالاتر می‌رود و تلاش انسان برای بازگشت به سلامتی بیشتر می‌شود. به گونه‌ای که اگر در شهر و دیار خود علاجی پیدا نکند به مراکز درمانی پیشرفته‌تر در شهرهای بزرگ‌تر می‌رود. اگر در این مرحله جواب نگیرد و در توانش اگر باشد، کشورهای دیگر را نیز در یافتن راه چاره جستجو می‌کند. هر جا که کورسوی امیدی به سوی سلامتی ببیند به سراغش می‌رود و در یک کلام، هرچه از وقت و انرژی و ثروت و آبرو که دارد را برای درمان بیماری خود هزینه می‌کند. زمانی هم که برای درمان او از علم پزشکی کاری ساخته نباشد و اصطلاحاً او را جواب کرده باشند، امیدش را قطع نمی‌کند و با هر اعتقادی که باشد نیروهای ماورای ماده و معنوی را به کمک می‌طلبد. تمام این تلاش‌ها و تکاپوها برای بهرمندی دوباره از سلامتی و زندگی کردن است؛ برای این است که انسان زنده بماند. جالب اینجاست که این بیمار در جستجوی بهبودی، فرقی نمی‌کند دو ساله باشد یا صد ساله؛ در هر سن و سالی این چاره‌جویی برای بازگشت به زندگی سالم و عادی وجود دارد و حتی اگر عمر عادی انسان از این چند ده سال به چند صد سال هم افزایش پیدا کند میل به بیشتر «زنده ماندن» از بین نخواهد رفت. این گریز از مرگ، همان «میل به جاودانگی» است.

جاودان‌یاد!

از روزگاران کهن، این میل به جاودانگی، که یک میل فطری است و در سرشت هر انسانی وجود دارد، به شکل‌های گوناگون در رفتار انسان‌ها خود را بروز داده است. مومیایی کردن مردگان برای سالم ماندن بدن برای زندگی بعدی، دفن کردن اموال ارزشمند و مورد علاقه انسان‌ها با اجساد آنها، جستجو برای یافتن آب حیات و اکسییر جوانی،

سعی در باقی گذاشتن نام نیک از خود در میان نسل‌های بعد و همچنین آفرینش آثار هنری برای جاودان کردن نام خود، این‌ها نمونه‌هایی از رفتارهای انسان است که برآمده از میل به ابدیت و جاودانگی است. میلی که اگرچه در رفتار و برنامه‌های انسان جایگاه ویژه‌ای دارد اما تا کنون کسی نتوانسته در دنیا آن را تجربه کند.

زندگی بی‌محدودیت

این عدم دستیابی به یک خواسته درونی تنها به این مورد ختم نمی‌شود و نیازهای دیگری نیز در نهاد انسان وجود دارد که با اینکه دنیا به هیچ‌وجه توان و گنجایش برآوردنش را ندارد، اما آرزوی دستیابی به آن هرگز از دل انسان خارج نمی‌شود. فرض کنید که هیچ‌گونه محدودیتی در برابر شما نیست و هر مقدار ثروت و قدرت و دانایی که بخواهید در اختیار شماست. اگر از خانه و محله و شهر و دیاری که اکنون در آن ساکن هستید رضایت نداشته باشید، آیا باز هم همین‌جا را برای زندگی انتخاب می‌کنید؟ آیا باز هم زندگی‌تان را طبق برنامه‌های فعلی خود ادامه می‌دهید یا از منابع نامحدودی که در اختیار دارید و هیچ خطری نیز آن را تهدید و تحدید نمی‌کند استفاده می‌کنید و جهانتان را در اوج لذت، زیبایی، امنیت، صلح و آرامش و شادی و نشاط خلق می‌کنید؟ بدیهی به نظر می‌رسد که اگر محدودیت و مانعی میان انسان و خواسته‌هایش نباشد وضع زندگی او به‌طور کلی تغییر خواهد کرد. اگرچه میل و آرزوی داشتن چنین دنیایی در وجود همه هست و در صورتی که این دنیای نامحدود به انسان عرضه شود با آغوش باز آن را می‌پذیرد، اما واقعیت‌های زندگی انسان می‌گوید که اجابت چنین خواسته‌ای بسیار بسیار از دسترس او دور و بلکه ناممکن است.

هر چه بیشتر بهتر

با این حال هر انسانی از ماندن و درجا زدن در جایگاهی که در آن قرار دارد گریزان است و همواره در تلاش برای بهتر شدن است؛ بهتر شدن در شرایط مالی و سطح زندگی؛ بهتر شدن در ویژگی‌های ظاهری و زیبایی. انسان در هر مرتبه شغلی که باشد خواهان ارتقا به رتبه بالاتر است. با امید رسیدن به مهارت در علایقش، به تحصیل و کسب تجربه می‌پردازد و خواستار رسیدن به بالاترین رتبه در آن مهارت یا علم است. هر میزان از ثروت که داشته باشد، باز هم از اضافه شدن یک صفر دیگر، به سمت راست ارقام حساب بانکی‌اش استقبال می‌کند. انسان از محدودیت

ببازار است و همواره طالب قدرت و شهرت و نفوذ بیشتر، علم و آگاهی بالاتر، زندگی راحت‌تر، غذاهای خوشمزه‌تر و تفریحات جذاب‌تر است. هیچ کسی نیست که، لااقل در مواردی که به آنها علاقه‌مند است، از رشد و پیشرفت و از آگاهی و توانایی بیشتر استقبال نکند. اگر هر کدام از این موارد ثروت، قدرت، شهرت، زیبایی، علم، تسلط، لذت، تفریح و غیره را یک «کمال» بدانیم، خلاصه جملات بالا این خواهد شد که انسان از هر کمالی بهترین نوع و بیشترین میزان آن را می‌خواهد و می‌جوید. نام این میل و خواسته «کمال‌طلبی» است.

کمی درنگ

سؤال بسیار مهمی که در اینجا مطرح می‌شود این است که وقتی دنیا ظرفیت پاسخگویی به این کمال‌طلبی و میل به جاودانگی را ندارد، پس وجود آنها به چه درد زندگی انسان می‌خورد؟ وقتی که این میل و آن طلب، در دنیا برای انسان به دست نیامده است آنها را باید در کجا جستجو کرد؟ اساساً آیا جوابی برای این آرزوها و خواسته‌ها، و به تعبیر دیگر، مصداقی برای زندگی ابدی و نامحدود وجود دارد؟ برای رسیدن به پاسخی درخور ذهن حقیقت‌جو، لازم است اندکی درباره خواسته‌های انسان بیندیشیم. این خواسته‌ها چه ویژگی‌هایی دارند، از کجا می‌آیند و آیا در حالت کلی می‌توان برای آنها قاعده و قانونی را تصور کرد؟

هر چه دیده بیند دل کند یاد

شاید ابتدایی‌ترین نکته این باشد که خواسته‌های انسان محدود در دایره دانش و شناخت او هستند و ممکن نیست انسان خارج از محدوده دانایی خود چیزی را آرزو کند. یعنی انسان چیزی که مطلقاً نمی‌شناسد، نمی‌داند چیست و هیچ‌گونه اطلاعاتی درمورد آن در ذهنش وجود ندارد را قاعدتاً نمی‌تواند طلب کند. به عبارت دیگر قبل از اینکه انسان بخواهد چیزی را آرزو کند، ضرورتاً باید درباره آن یک شناخت حداقلی داشته باشد. بگذارید با استفاده از مثالی این مسأله را ملموس‌تر کنیم. اگر در یک روز گرم تابستان هوس هندوانه‌ای خنک و آبدار و شیرین به سرمان می‌زند به خاطر این است که آن را می‌شناسیم و در گذشته و در تابستان‌های قبلی، لذت خوردن چنین هندوانه‌ای را تجربه کرده‌ایم و یا حداقل لذت بردن دیگران از آن را دیده یا توصیفش را شنیده‌ایم و اگر هیچ‌گونه پیش‌زمینه تجربی یا ذهنی نسبت به آن نمی‌داشتیم هرگز طالب آن هم نمی‌شدیم؛ کما اینکه هم‌اکنون نیز، میوه‌ها، نوشیدنی‌ها و غذاهای بسیاری در نقاط مختلف جهان وجود دارد، اما چون تا به حال حتی اسمشان را هم نشنیده‌ایم گرایش و توجهی نیز به آن نداریم. کافی است یک بار آن را بچشیم و یا حتی تصویر آن را ببینیم، اینجاست که

امکان طلب آن در ما زنده می‌شود. درباره سایر خواسته‌هایی که در انسان پدیدار می‌شود نیز همین قاعده برقرار است و امکان ندارد از چیزی هیچ نشانی در گذشته زندگی انسان نباشد اما آن را طلب کند. مثلاً اگر ما از وجود مکانی خاص در نقطه‌ای از کشورمان یا جهان خبر نداشته باشیم، هرگز به فکر بازدید از آن نیز نمی‌افتیم. بدین ترتیب، انسان تنها زمانی می‌تواند به یک چیز میل نشان بدهد که به واسطه داشتن حداقل آگاهی و شناخت از آن، زمینه‌های طلب آن در وجود او باشد.

موجود است

نکته دیگر اینکه انسان پیش از آنکه بتواند به چیزی شناخت پیدا کند باید آن چیز وجود هم داشته باشد. یعنی ممکن نیست چیزی وجود نداشته باشد اما انسان نسبت به آن حتی اندکی دانا باشد. بنابراین، یکی از شرط‌های رسیدن انسان به آگاهی، شناخت و کسب تجربه نسبت به یک چیز، این است که آن چیز در محدوده هستی و وجود قرار داشته باشد. وقتی انسان نمی‌تواند از چیزی که وجود ندارد آگاهی کسب کند به طریق اولی نمی‌تواند چیزی که نیست را طالب شود. همه این‌ها یعنی این که عقلاً محال است انسان چیزی که وجود ندارد را بشناسد و بخواهد. این گزاره‌ها دو قانون عقلی را درباره طلب هر چیز، در هر مرتبه از مراتب وجود انسان، بیان می‌کند. اول اینکه «طلب هر چیز نشانه شناخت آن چیز است» و دوم «طلب هر چیز نشانه وجود آن چیز است». بنابراین وقتی انسان طالب آرامشی ابدی، صلحی پایدار، زیبایی و لذتی نامیرا، شادی بی‌شائبه و زلال، علم بی‌کران، و در کل آرزومند جاودانگی نامحدود است، پس چنین چیزی هم وجود و هم در زندگی انسان سابقه دارد.

هجوم سؤالات

تا به اینجا، عقل انسان به او اثبات می‌کند که زندگی جاویدان و کمال مطلق وجود دارد و نه تنها وجود دارد بلکه گویی پیش از این، با آن آشنایی داشته و آن را تجربه نیز کرده است. همین دو نکته کافی به نظر می‌رسد که انسان به فکر فرو برود که حال باید چه کرد؟ اکنون که برای میل به جاودانگی و رسیدن به کمالات نامحدود، چنین پاسخی وجود دارد آن را در کجا باید جستجو کرد؟ اگر قرار است انسان پس از پایان یافتن این زندگی چند ده ساله دنیایی با ابدیتی نامحدود روبه‌رو شود، آیا می‌توان زندگی امروز را به هر شکل دلخواهی بگذراند؟ آیا زمانی می‌رسد که دل بی‌نهایت طلب انسان به خواسته خود برسد و با رسیدن به معشوق و مطلوب خود به شادی و آرامش حقیقی وصل

شود؟ آیا کسی هست که انسان را به آن مرتبه دلخواه رهنمون شود؟ آیا عقل بشری توان پاسخ‌گویی به چنین سؤالات و خواسته‌هایی را دارد؟ اگر دارد پس این همه ایسم و مکتب به راه خطا رفته نشانه چیست؟ جستجوی خوشبختی برای انسان در نظریه‌هایی با گرایش‌های مادی، جنسی، قومی، نژادی، سلطه‌طلبی، سرمایه‌داری، انسان‌محوری و بسیاری دیگر، چرا بی‌نتیجه مانده و آن خوشبختی را برای انسان به ارمغان نیاورده است؟ چگونه و از چه راهی می‌توان به این خواسته مشترک بین همه انسان‌ها رسید؟ آیا میان این عشق و سعادت انسان‌ها رابطه‌ای وجود دارد؟ آیا میان این قوه بی‌نهایت‌طلب و سایر قوای انسان رابطه و قوانینی وجود دارد؟

ندیده و نشناخته که نمی‌شود

این‌ها سؤالات بسیار مهمی است که بدون دانستن پاسخ صحیح و دقیق آن‌ها، امکان شناخت تمام جوانب انسان وجود ندارد؛ و بدون این شناخت، امکان رسیدن به سعادت برای انسان هرگز وجود نخواهد داشت؛ چراکه شرط اساسی خوشبخت‌شدن و خوشبخت‌کردن انسان‌ها، شناخت حقیقت انسان و کمالات ویژه او است. پس باید ابتدائاً به این پرسش پاسخ داد که این موجود پر هیاهو به نام انسان، چیست، چه نیازهایی دارد، آغاز و انجامش کجاست و اکنون در این دنیا چه می‌کند؟ و به راستی چه کسی دانش و توان ارائه پاسخی شایسته را به سؤال‌های بنیادینی که از ابتدای کتاب تا به اینجا مطرح کردیم دارد؟ آگاهی مورد نیاز برای پاسخ‌گویی درست و کامل به این سؤالات، از سطح دانش بشری بسیار فراتر است. دانش بشری، که اگرچه ظاهراً بسیار تخصصی و شاخه‌شاخه شده، اما هرگز نتوانسته در یکی از این شاخه‌ها ادعای دانای کلی کند و بگوید هیچ مجهولی در این رشته برای انسان وجود ندارد. بلکه هر چه پیش می‌رود دایره مجهولات و ندانسته‌های خود را گسترده‌تر نیز می‌بیند. اینجاست که ضرورت وجود منبعی آگاه و مطمئن برای رسیدن به پاسخ این سؤالات سرنوشت‌ساز احساس می‌شود. کسی که بتواند به این پرسش‌ها، بدون ذره‌ای شک و تردید، جواب‌هایی درست و کامل بدهد و از رهگذر این جواب‌ها، انسان را از این سردرگمی تاریخی برهاند.

بخش چهارم کار را بسیار به کاردان

با احتیاط حمل شود

وقتی انسان با شیئی ناشناخته روبه‌رو می‌شود، اگر قصد شناسایی آن را داشته باشد بی‌تردید به دنبال کسی می‌گردد که آن شیء را برای او تعریف و تشریح کند. در قدم بعدی اگر بخواهد از آن شیء استفاده درست بکند نیز نیازمند کسی است که، لاقلاً برای بار اول، کاربرد آن را برایش توضیح بدهد و راه‌اندازی‌اش کند. هرچه وسیله در دست ما قیمتی‌تر، حساس‌تر، پیچیده‌تر و یا کمیاب‌تر به نظر برسد، در نگهداری از آن و در برخورد با آن احتیاط بیشتری به خرج می‌دهیم و از هر اقدامی که در آن، احتمال آسیب زدن به آن وسیله وجود داشته باشد، بیشتر پرهیز می‌کنیم. این یک اصل و قانون عقلی و فطری است که در نهاد تمام انسان‌ها وجود دارد و هیچ کس، از آنجا که تمام زندگی پیش از این خود را بر اساس همین قانون بنا کرده است، نمی‌تواند آن را انکار کند.

راه و چاه

اگرچه ارائه دلیل در اثبات این قانون بدیهی، به نوعی دست‌کم گرفتن درک خواننده گرامی این متن به نظر می‌رسد، اما صرفاً برای ناگفته‌رها نکردن این موضوع، به واضح‌ترین دلیل برای اثبات وجود این قانون، اشاره می‌کنیم و آن، این است که هر کسی، به درستی، توقع دارد که دیگران برای انجام کارهایی که در تخصص اوست، به او و یا سایر افراد متخصص در آن زمینه مراجعه کنند و از افراد ناآگاه کمک نگیرند. اگر یک مکانیک ماهر خودرو، ببیند فردی بدون اینکه از موتور ماشین سردر بیاورد، مشغول ور رفتن و باز و بسته کردن قطعات موتور است و یا اگر یک دندان‌پزشک متوجه شود فردی برای درمان دندان خود، به متخصص گوش و حلق و بینی مراجعه کرده است چه قضاوتی در مورد آن شخص و کار او خواهد داشت؟ در مواجهه با چنین مواردی که کسی سراغ فرد غیرکارشناس رفته و برای گره‌گشایی از کارهایش از او چاره‌جویی می‌کند، هر انسان عاقلی به خود حق می‌دهد که آن فرد را از سرانجام این کار بترساند و عاقبتی که در انتظارش است را به او گوش‌زد کند. عواقبی همچون هدر رفتن سرمایه، از دست دادن سلامتی و تلف شدن روزها و سال‌های عمر بی‌بازگشت. شاید در مورد مسائلی که خود در زندگی تجربه کرده‌ایم، بارها به افرادی که در ابتدای راه هستند و تجربه و دانش کافی را ندارند این هشدار را داده باشیم که راه این است و چاه این. تمام این‌ها یعنی اینکه همه ما به این قانون که ما آن را «اصل اصالت تخصص» نامیده‌ایم،

ایمان داریم و آن را در تمام شئون زندگی خود به کار می‌گیریم. خصوصاً در آن زمینه‌ها که آگاهی و مهارت خود را در آنها کافی نمی‌دانیم.

فقط سازنده

بدین ترتیب همه ما به این قانون عقلی عمیقاً معتقدیم که در هر زمینه و رشته‌ای، تنها و تنها حرف و نظر متخصص آن رشته از اصالت و حقانیت برخوردار است و می‌توان به آن اعتماد کرد. طبق این اصل، همه ما می‌دانیم که هر کاری را باید به دست کاردان سپرد نه هیچ‌کس دیگر و بدون استثنا این قانون نانوشته را در روبه‌رویی با هر چیزی و در هر زمینه‌ای، و در مراحل چهارگانه «ارائه تعریف»، «راه‌اندازی»، «بهره‌برداری» و در صورت نیاز «اصلاح و تعمیرکاری» رعایت می‌کنیم. بی‌تردید آن فرد کاردان، در درجه اول، همان کسی است که آن سیستم را ابداع و اختراع کرده است. و اگر چنین فردی در دسترس باشد، تنها کسی که شایستگی معرفی محصول خود را دارد هموست. همچنین فقط اوست که حق دارد آن وسیله را راه‌اندازی کرده و از آن بهره‌برداری کند و بدیهی است که اگر آن دستگاه دچار خرابی شد باز هم فقط اوست که می‌تواند راه‌حلی برای آن خرابی بیابد و آن را اصلاح کند.

کدام‌یک؟

پیشتر گفتیم که هرچه وسیله مورد نظر قیمتی‌تر، پیچیده‌تر، کمیاب‌تر و حساس‌تر باشد نیاز انسان به استفاده از این اصل مهم بیشتر و ضروری‌تر است. از آنجایی که انسان تمام کارهایی که انجام می‌دهد در راستای رساندن خود به آرامش و شادی و خوشبختی است، به نظر می‌رسد که قیمتی‌ترین چیزی که هر کسی در زندگی دارد، «خود»ش باشد. هر کسی از خود تنها و تنها یک نمونه دارد، با تنها یک بار فرصت زندگی. فرصتی که آن را صرف رسیدن به کمالاتی می‌کند که در نهایت تمام آن‌ها را نیز به خودش نسبت می‌دهد؛ خانه «من»، ثروت «من»، زیبایی «من»، قدرت «من»، خانواده «من»، علم «من» و الی آخر. نکته بسیار مهم این است که هر کسی با توجه به تعریفی که از این «من» دارد تمام فعالیت‌های خود را جهت می‌دهد و برای آینده‌اش برنامه‌ریزی می‌کند. قسمت خطرناک ماجرا هم همین‌جاست! جایی که انسان باید به شناخت و تعریفی از وجود خویش برسد و ببیند که در میان انبوه گزاره‌هایی که مکاتب مختلف در مورد انسان ارائه داده‌اند و می‌دهند کدام‌یک درست است. و پرسش مهم‌تر اینکه آیا انسان با این عمر محدودی که در اختیار دارد، اساساً توان و فرصت آزمودن تمام تئوری‌های انسان‌شناسی مکاتب بشری را دارد؟ مکاتبی که اغلب آن‌ها، پس از آنکه انسان‌های بی‌شماری را به امید خوشبختی به دنبال خود

کشانده‌اند، پس از گذر سالیانی چند، به اشتباه بودن نظریات خود معترف شده‌اند. حقیقتاً تعاریف این مکاتب از انسان و زندگی، تا چه اندازه برای انسانی که نسبت به سعادت و خوشبختی خود دغدغه‌مند است اطمینان خاطر می‌آورد؟ تعاریفی از قبیل «انسان حیوانی است ابزارساز»، «انسان حیوانی است تکامل یافته»، «انسان حیوان ناطق است»، «انسان موجودی است راست قامت و ناخن پهن» و «انسان موجودی است تمدن ساز و فرهنگ آفرین». و یا اینکه انسان را صرفاً موجودی مادی دیده‌اند که زندگی و سعادتش مبتنی بر اقتصاد و پول است. و یا موجودی که تمام فعالیت‌های او را بر اساس خوی حیوانی و نیازهای جنسی او تنظیم کرده‌اند. آیا حقیقتاً انسان در همین تعریف‌ها محدود می‌شود و قابلیت دیگری ندارد؟

موجودی که عقل بشری از هزاره‌های گذشته تا کنون به دنبال شناختن او و رساندنش به خوشبختی است و در گذر این روزگار دراز هزاران تعریف از خود ارائه داده است و همچنان در پاسخ دادن به سؤال «من کیستم» در مانده است، آیا زمانی خواهد رسید که صرفاً با تکیه بر عقل خودش بتواند خود را درست تعریف کند؟

اوست که می‌داند

عمر کوتاه بشر، برای رسیدن به تعریف درست از انسان، فرصتی برای آزمون و خطا کردن را به او نمی‌دهد و اصولاً چنین چیزی نه امکان دارد و نه عقلانی است که گران‌بهارترین چیزی که هر کسی در اختیار دارد را به دست آزمایش بسپارد. عقلانی‌ترین کار در اینجا نیز استفاده از همان اصل و قانونی است که آن را در مورد ساده‌ترین کارهای زندگی روزمره به کار می‌بریم؛ «اصل اصالت تخصص». طبق این اصل فقط و فقط سازنده انسان است که شایستگی و استحقاق این را دارد که بگوید انسان چیست، چه کاربردهایی دارد، هدف از به وجود آمدنش چیست و اگر در زندگی اشتباهی کرد و مسیری را به خطا رفت باید چه کار کند. در حقیقت، کسی می‌تواند از یک چیز تعریف درست و کاملی ارائه بدهد که اولاً از نقطه آغاز پیدایش آن آگاه باشد، ثانیاً از شرایط و نیازهای کنونی آن مطلع بوده و در نهایت به سرانجام و هدف غایی و نهایی آن نیز آگاهی داشته باشد. یعنی بداند از کجا آمده است، در کجا هست و به کجا خواهد رفت. داشتن آگاهی کامل و دقیق از این سه مرحله است که به یک فرد این شایستگی را می‌دهد تا نسبت به یک چیز اظهار نظر کرده و آن را معرفی کند. بدین ترتیب به غیر از سازنده انسان هر کسی هر تعریفی از انسان ارائه بدهد، آن تعریف اصالت ندارد؛ یا اشتباه است و یا ناقص. زیرا عقل و دانش انسان هرگز نتوانسته و نمی‌تواند بر تمام جنبه‌های وجودی او، از آغاز پیدایش تا زندگی دنیوی و نیز سرانجامی که پس از مرگ در انتظار انسان است احاطه پیدا کند.

دانشگاه بی‌استاد!

با پذیرش استفاده از این اصل حیاتی در مورد انسان و شیوه زندگی او، این پرسش مطرح می‌شود که اکنون، نحوه دسترسی انسان به تعریفی که خداوند از محصول و مخلوقش یعنی انسان ارائه می‌دهد چگونه است؟ پاسخ این پرسش را با ذکر مثالی تشریح می‌کنیم. دانشگاهی را تصور کنید که در کلاس‌های متعدد آن، تعداد زیادی دانشجوی وجود دارد اما هیچ معلم یا استادی برای آنها در نظر گرفته نشده است. اگر چنین دانشگاهی موجود باشد باید از مؤسس آن پرسید که هدف از جمع شدن دانشجویان در این دانشگاه بی‌استاد چیست؟ عقل سالم حکم می‌کند که اگر دانشگاهی وجود دارد باید ضرورتاً استادی نیز وجود داشته باشد تا دانش تخصصی را به دانشجویان ارائه بدهد و در طول مسیر علم‌آموزی آنها را هدایت کند، اشکالات آنها را رفع نماید و آنها را به مهارت و استادی برساند. دانشگاه بدون استاد یعنی محیطی که در آن تعدادی دانشجوی سرگردان به دنبال هیچ دور هم جمع شده‌اند!

حق مسلم انسان‌ها

حال که در مورد محیط کوچک اینچنینی وجود و حضور استاد و راهنما را ضروری می‌دانیم چگونه می‌توان تصور کرد خداوند حکیم و مهربان انسان را در مسیر زندگی‌اش به خودش واگذار کرده باشد؟ آن هم در دنیایی که هر روز، بلکه هر ساعت افراد جدیدی با عناوین عارف، انسان‌شناس، اقتصاددان، روانشناس، دکتر، پروفیسور، حجة الاسلام، آیه الله، نظریه پرداز و ... ظهور می‌کنند و مدعی هدایت بشر به سمت خدا و سعادت می‌شوند. در اینجا نیز این یک حق مسلم برای انسان است که خداوند برای او راهنمایی آگاه و بی‌اشتباه را مشخص کند تا در طول این مسیر خطرناک همواره او را به راه رشد و درستکاری رهنمون شود. خداوند نیز به‌عنوان تنها کسی که استحقاق ارائه اطلاعات در مراحل چهارگانه «معرفی»، «راه‌اندازی»، «بهره‌برداری» و «اصلاح و تعمیر پس از خرابی» را دارد از سوی خود افرادی را به‌عنوان مجرای انتقال این اطلاعات تخصصی به انسان‌ها برگزیده است. چنین افرادی ضرورتاً باید از خطا و اشتباه به دور باشند تا اولاً بتوانند پیام‌های الهی را به‌درستی دریافت کنند و ثانیاً در انتقال آن به انسان‌ها و وظیفه خطیر هدایتگری مردم، از راه راست منحرف نشوند.

یک لحظه هم نه

حکمت و مهربانی خداوند اقتضا می‌کند که لحظه‌ای انسان‌ها را بدون راهنمای معصوم و متخصص رها نکند و به همین خاطر است که خلقت اولین انسان مصادف و مقارن است با بعثت اولین پیامبر یعنی حضرت آدم علیه السلام. در طول تاریخ، خداوند بلندمرتبه، هزاران پیامبر را برای همین امر مأمور کرده است تا انسان در زندگی خود از راهنمایی متخصص بی‌بهره نباشد. رهبرانی معصوم که متصل به منبع علم الهی هستند و با تمرین و مراقبت از خود و ریاضت کشیدن در طول سالیان دراز، به اخلاق الهی آراسته شده و به تعبیری تربیت‌شده خداوند هستند تا به طور مستقیم در بین مردم باشند و آن‌ها را هدایت کنند.

بنابراین و با توجه به اصل اصالت تخصص، انسان در هیچ کاری بی‌نیاز از استاد، راهنما و متخصص نیست و در یافتن پاسخ درست به مهم‌ترین سؤالات زندگی انسان از قبیل اینکه انسان چیست، از کجا و چرا آمده و در نهایت به چه سرانجامی دچار خواهد شد، بیش از هر موضوع دیگری به وجود متخصص معصوم معرفی شده از سمت خداوند محتاج است و فقط چنین کسی است که می‌تواند پاسخ درست و کاملی به این پرسش‌های حیاتی و سرنوشت‌ساز ارائه بدهد.